

دین ، عرفان و جادو

عناصر مهم جهان بینی های ایرانی

چو عاجز شود مرد چاره سگال

ز بیچارگی در گریزد به فال

نظامی

دو نوع رویا و خیال وجود دارد. خیال آفریننده که از آن قدرت تعمیم و انتزاع علمی ، و قدرت تصویر سازی هنری زائیده شده است و رویا یا خیال ابتدائی و به تعبیری "خیال بیمار و سرگشته" که ما آنرا معمولاً "وهم" نیز می نامیم ، و از آن مذهب ، عرفان و جادو زائیده شده است. ابتدائی بودن مدنیت انسان و محدودیت مطلق وسائل و افزار و معرفت واقعی به جهان پیرامون و لذا عجز و جهالت آدمی در مقابل قوای طبیعی ، و دیرتر، در مقابل قوای اجتماعی که بر او مسلط بودند، وهم سرگشته را بسوی ساختن اسطوره ها (میث) هائی کشاند که از آن دین ، عرفان و جادو نشات کرده است.

اسطوره (که با واژه "ایستوریا" بمعنای تاریخ هم‌ریشه است و بصورت تعبیر "اساطیرالاولین" در قرآن ، منتها به معنای افسانه های گذشتگان آمده است) واژه ایست که ما مرادف میث (Mythos) بر می‌گزینیم. اسطوره یا میث در آغاز بیان پدیده های طبیعی و گاه اجتماعی به کمک تصاویر و قصه های خیالی و ساده لوحانه است. در اسطوره ها پدیده های طبیعی مانند رعد، برق ، باد، طوفان ، ماه ، خورشید، آسمان ، زمین ، مرگ ، خواب و غیره بصورت خدایان ، نیمه خدایان ، پهلوانان ، پریان و غیره در می آیند. یعنی اسطوره تجسم (غالباً انسانی) پدیده های طبیعی است. اسطوره مادر مذهب است ، ولی همیشه آمیخته با مذهب نیست. وقتی به قبایل و طوایف بدوی یا به روستاهای عقب مانده بروید، در باره هر پدیده طبیعی یک داستان اساطیری برای شما نقل می کنند.

بشر می خواست علت پیدایش موجودات جاندار و بیجان را به خویش توضیح دهد و چون معرفتش کافی نبود و عطش کنجکاوی خود را فرو نشاندن می خواست ، لذا دست به دامن اسطوره زد. یکی از انواع اسطوره ها را ما داستانها یا افسانه ها می نامیم (Legenda). متاسفانه واژه ها در فارسی حد و رسم دقیق و لازم را ندارند و در برابر "لگندا" یا "لژاند" فرانسه می توان هم داستان گفت ، هم افسانه.

باری اسطوره شناسان بین اسطوره محض و لژاند یا داستان تفاوت می گذارند و می گویند چه بسا در پایه ی داستانها واقعه ای تاریخی وجود دارد مانند داستان طوفان نوح که برخی آنرا به طوفان معینی که در تاریخ بابل از آن یاد می کنند منسوب می دارند. از خیال یا وهم سرگشته ی اسطوره آفرین آدمیزاد چهار فرزند زائیده شده است:

۱) جادو و کلیه ی "علوم غریبه" یا "علوم سریه"

۲) مذهب و کلام (تئولوژی)

۳) عرفان و صوفیگری

۴) فلسفه ی ایده آلیستی که مرز بین تخیل سرگشته و تعقل است.

هر چهار عامل نامبرده ، بویژه سه عامل فوق در دوران پیش از اسلام و همه ی آنها در دوران پس از اسلام از عناصر مهم جهان بینی های ایرانند. عجز و جهل ایرانی در قبال طبیعت سرکش و قوای اجتماعی اشرافی - استبدادی ستمگر بیش از آن بود که بتواند از بند این چهار شکل وهم آمیز بیرون جهد. علم و ماتریالیسم که از عقل کاونده ، تجربه ی جوینده ، و تخیل آفریننده بر می خیزد در کشور ما به نوبه ی خود تاریخی دلکش دارد ولی روشن است که مختصات طبیعی و اجتماعی سرزمین به آنها عرصه ی محدود تر داده است تا به عناصر اولی. برای دریافت سرشت اجتماعی - معرفتی جهان بینی های ایرانی ، آشنائی کمابیش با این مفاهیم سودمند است.

۱. جادو و علوم غریبه (یا لدنی):

جادو و شعبده را در زبانهای اروپائی (Magie) می نامند که از واژه یونانی (Mageia) مشتق شده که خود آن از واژه ی "مغ" آمده است. پیداست که یونانیان حکمت مغان را چنین می نامیدند و چون در آن عناصر علوم غیبی و غریبه (Occultismo) بسیار بود، واژه "ماژی" بعدها به مطلق سحر و جادو و "علوم" مربوطه بدان اطلاق شد.

جادو اعمال، آداب و تشریفات و مقرراتی است که هدف آنها آنست که بر پایه ی ایمان بوجود یک جهان سری و نامشهود ماوراء طبیعی و نیرومند تر از طبیعت مشهود، در واقعیت تاثیر کند و در جهان واقعی طبق میل جادوگر یا جادوپرست تغییرات مطلوب بوجود آورد. از جهت علمی جادو را به نوع "جادوی تعرضی" یا سیاه یا مضر (Prothreptique) و "جادوی پیشگیری" یا تدافعی یا سفید و یا مفید (Prophylatique) تقسیم می کنند. هدف از جادوی تعرضی زیان زدن به دیگری و هدف از جادوی تدافعی حفظ خود در قبال زیان دیگری است.

موافق تقسیم دیگر، جادو می تواند عملی انفرادی ، گروهی یا جمعی باشد. مثلاً وقتی کسی ورد می خواند و بر خود می دمد تا در فلان کار موفق شود این یک جادوی انفرادی است و وقتی مثلاً گروهی از بومیان استرالیا پیش از رفتن بشکار و بقصد طلسم کردن صید خود دست به رقصهای ویژه می زنند، این یک جادوی گروهی است. از همین نوع است رقص و ثواجد صوفیانه برای نیل به خلسه و جذب و دست یافتن به اشراق و الهام. و بعنوان نمونه ی سوم می توان از نماز جمعی یک شهر در مصلی برای طلب باران مثال زد. جادو به لفظی و عملی نیز تقسیم می شود.

از قدیم الایام تا امروز مسائل جادوئی بصورت "علمی" تنظیم شده مانند علم اسطرلاب و نجوم (آسترولوژی که غیر از آسترونومی به معنای ستاره شناسی است)، علم اعداد (Numerologie)، علم حروف و نقاط، علم اسماء، جفر، رمل، سیمیا، کیمیا، حساب جمل، کف بینی (Chyromancie) و سیمیا شناسی (فیزیونومی) و تفال و تطیر و تعبیر خواب و علم طلسمات و غیره و غیره. بکار بردن اوراد و اذکار، ترسیم اشکال و تصاویر غریب، بکار بردن ادویه های مختلف و اشیاء گوناگون، دست زدن به نیایش ها و رقصها، توسل به بانگهای مختلف انسانها و یا افزارها، استفاده از پدیده های طبیعی و غیره و وسائل کار جادو و جادوگران است.

از کاهنان مصری و بابلی و مغان ایرانی و شمنان مغول و مرغان تبت و جوکان هند و جادوگران سرخ پوست و سیاه پوست گرفته تا طرفداران سپریتسیسم و علوم ازوتربیک (Sciences esoterique) معاصر که می کوشند جادوی کهن را با استدلالآت "علمی" و "عقلی" بیاریند، همه در واقع در این نکته ی مرکزی مشترکند که جهان نمود (Exoterique) که ما آنرا طبیعت می نامیم مقهور جهان بود یا جهان باطن (Esoterique) یا جهان ماوراء طبیعت است و بشر قادر است با آن جهان ماوراء وارد مرآوده سری شود و در جهان طبیعت خرق عادت کند. از همین منشاء است که مفاهیم "باطن" و "ظاهر" و ضرورت دل نبستن به ظواهر و کشف بواطن امور بعدها در نزد طرفداران تاویل احکام مذهبی پدید می شود.

در ایران از قدیم الایام جادوی ایرانی و هندی و بابلی نفوذ وسیع داشت. علم زمان مادی و هخامنشی، پارتی و ساسانی (مانند ستاره شناسی و پزشکی) سخت با جادو آمیخته بود. سپس از اوائل قرن سوم میلادی از منابع غربی نیز موج علوم جادوئی یا علوم هرمسی به ایران رخنه کرد. علوم هرمسی منسوب است به فردی افسانه ای موسوم به "هرمس" مصری ملقب به "سه باروالا" (Trimegistos) که گویا مظهر خدای بزرگ مصری "Toth" بوده است. از اوائل ساسانیان، در مصر و سوریه تحت عنوان "آثار هرمسی" (Corpus hermeticum) رسالات متعددی نگارش یافت. یامبلیکسوس این آثار را به ۲۰۰ هزار بالغ می داند، سخنی که اغراق صرف است. در واقع این آثار از ۲۴ رساله بیشتر نبوده که از آنها ۱۷ رساله تا امروز در دست است. این رسالات سرشار از حکمت فیثاغورثی و نوفیثاغورثی و افلاطونیگری و رواقی و حاکی از آن مشهودات سری بود که گویا هرمس بدان دست یافته بود. موافق حکمت هرمسی تنها زیدگان مستعد آن بودند که از راه معرفت اشراقی (Gnos) به این اسرار دست یابند. نویسندگان این رسالات عینا مانند نویسندگان رسالات "اخوان الصفا" در ایران نوفیثاغورثی بودند که حکمت فیثاغورث را در باره رمز اعداد، نغمه ها و خطوط و سطوح و اجسام هندسی احیا کرده بودند.

فیثاغورثیان و نوفیثاغورثیان از همان قدیم الایام اتحادی بنام "برادران" به خاطر ایجاد زندگی پاک داشته اند و احتمالاً محافل سری "گشتک دفتران" در دوران ساسانی و حوزه های سری سجستانی و محافل سری "اخوان الصفا و خلآن الوفاء" نمونه دیگری از

محافل برادران پاک فیثاغورثی است. این امر از آنجا مسلم می شود که در رسائل اخوان الصفا تاثیر مکتب فیثاغورثی و نوفیثاغورثی بویژه در باره راز اعداد روشنتر از آفتاب است.

علوم غریبه ی هرمنسی در تعالیم اسماعیلیه نیز رخنه ی عمیق داشته است و افسانه هائی که در باره اقدامات جادوگرانه ی آنها وجود دارد باید دارای پایه ای باشد. نوشته های نثر و نظم ایران از اصطلاحات مربوط به علوم غریبه مانند "همت گماشتن" ، "عنایت ازلی" ، "اشراف بر خواطر" ، "نیل به مقامات و کرامات" ، "عزائم خوانی" ، "فال زدن" ، "مروا و مرغوا" ، "رویای صادقانه و احلام و اصغاث" ، "تسخیر شمس" ، "طی الارض" ، "خرق عادت" ، "مسخ و رسخ" ، "رجال الغیب" ، "جواسیس القلوب" ، اعتقاد به طالع و اقبال و "سعد و نحس ستارگان" و غیره و غیره سرشار است. اعتقاد بی تزلزل و داشتن موهبت خاص (که هرمنسیون آنرا ویژه ی زیدگان می دانستند) شرایط دست یافتن به قدرتهای جادوئی است. حافظ ما میگوید:

هر که شد محرم دل در حرم یار بماند***وانکه این کار ندانست در انکار بماند
و یا مولوی می گوید :

ابنیا عامی بدندی گر نه از الطاف خاص***بر مس هستی آنها کیمیا می ریختی

و نیز مولوی در مثنوی مدعی میشود که "بندگان خاص خدا" قدرت اشراف بر خواطر و ضمیر خوانی دارند و می گوید:
بندگان خاص علام الغیوب***در جهان جان جواسیس القلوب

باور به نیروهای سحری چنان رائج بود که حتی دانشمند نابغه ی ایرانی بیرونی در "التفهیم فی صناعه التنجیم" به تاثیر ستارگان و احوال آنان در کیفیت زندگی و احوال بشر حکم می کند و می نویسد:
"ستارگان را همیشه اثرات و فعل از چیزهاست که زیر آنانست از پذیرندگان"
و از این نوع امثله فراوان می توان شمرد.

۲. مذهب و کلام:

مذهب فرزند جادو و خویشاوند اوست و پیوسته پیوند درونی خود را با آن حفظ کرده زیرا اساس مذهب بر تقسیم جهان به طبیعت و ماوراء طبیعت نهاده شده و در این میانه اصالت را با ماوراء طبیعت می داند. خداوند، طبقات آسمان تا لوح و قلم ، فرشتگان ، ارواح زکیه ، و ارواح خبیثه ، شیاطین و اجنه ، جهنم و بهشت ، همه و همه جزء جهان ماوراء طبیعت هستند که جهان طبیعت را اداره می کنند. مشیتی که گاه ناشی از اراده ی الهی است و گاه به صورت قضاء محتوم حتی از قدرت الهی خارج است گاه جهان را می گرداند و این مشیت لاهوتی در قالب عقل و منطق ناسوتی نمی گنجد و سرشار از سبب سازی و سبب سوزی است و انباشته از خلأف آمدها و

بوالعجبی ها. در قبال مشیت الهی که پیغمبران و ائمه و مقدسان و اولیاءالله و معصومان دیگر بیانگر آن هستند، در قبال شرایعی که از این مشیت برای اداره ی امور دنیا و دین ناشی می شود، کار افراد اطاعت است. اطاعت ثواب است و سر کشی گناه. از عالم ذر تا روز رستاخیز بشر در معرض این امتحان شگرف قرار دارد.

مذهب جهان بینی انسیکلوپدیک است مرکب از جهان شناسی (Cosmogonie) و آداب و شرایع. در "جهان شناسی" مذهبی تاریخ خلقت، جهان و پیدایش انسان و سرگذشت راهنمایی که برای آشنا کردن او با راز وجود آمده اند منعکس است. در جهان شناسی مذهبی توضیح داده می شود که این عالم چگونه پدید شده و صانع آن کیست. این آسمان و خورشید و ستارگان را که آفریده و برای چه آفریده شده اند. انسان از کجا آمده و هدف از خلق وی چه بوده است و وظیفه اش چیست و نجاتش در کجاست. چگونه حیات به عدم ختم می شود و جهان پس از مرگ کدام است. بدین ترتیب جهان شناسی مذهب از مبدا آغاز و به معاد ختم می کند.

در هر مذهب یک تقسیم کامل جهان به خیر و شر، خدا و شیطان، مقدس و ملعون، سعید و شقی، صوابکار و گناهکار، مومن و کافر و غیره وجود دارد. منتها مذاهب ثنوی این دو نیرو را برابر می گیرند، مذاهب یکتا پرست (مونوتئیست) همه چیز را تابع مشیت الهی و وجود شر را ناشی از حکمت کامله وی می داند.

بدینسان مذهب انعکاس موهومی قوای اجتماعی و طبیعی مسلط بر ذهن انسان است که در آن نیروهای زمینی رنگ نیروهای آسمانی را به خود می گیرند. لاهوت انعکاسی از ناسوت است. مذهب مانند جادو نتیجه ی جهل بشر، عجز بشر در برابر این قوای طبیعی و اجتماعی است.

بعد ها که منطق و فلسفه و استدلالات عقلی پیدا می شود، مذهب به علم "الهیات" یا "کلام" (Theologie) برای "اثبات عقلانی" احکام و مقررات مذهبی دست می یازد. در ایران "پیدایش کلام، البته نه با این نام، از همان زمان ساسانیان مشهود است. موبدان زرتشتی مجبور بودند در قبال ردیه هائی که عیسویان نسطوری و مونوفیزیت و یهودیان و غیره بر آنها می نوشتند از خود دفاع کنند. این "دستگاه استدلالی" در واقع یک دستگاه سفسطه آمیز است زیرا موهوم را نمی توان واقعا اثبات کرد.

علم به معنای واقعی کلمه هرگز بر آن نیست که هم اکنون از همه چیز با خبر است ولی کشف های علم چیزی است و "مکشوفات" موهوم چیز دیگر. مثلاً امروزه دانشی به نام پاراپسیکولوژی (روانشناسی ماوراء) در اطراف پدیده هائی مانند خواب کردن، سرشت الهام (Intution)، انتقال فکر از دور (تله پاتی)، پدیده بر آتش رفتن با پای برهنه، نقش تلقین، و امثال آنها دست به تحقیقات

آزمایشگاهی دقیق زده است. زیرا یک سلسله تجارب واقعی حاکی از وجود چنین پدیده هائیست که توضیح آنها روشن نیست. ولی

تاریخ علوم نشان می دهد که پدیده هائی که توضیح آنها حتی تا این اواخر روشن نبود (مثلاً مانند "خواب دیدن") پس از مدتی ، در چارچوب همان قوانین کلی که جهان عینی ما را اداره می کند و علم از آن خبر می دهد، مورد توضیح قرار می گیرد. ولی جادو و مذهب و عرفان ، با سوءاستفاده از برخی پدیده های طبیعی یا روانی شگفت نما، و با بسط و گسترش بی حد و حصر آنها و ایجاد ساختههای پنداری محض ، کوشیدند تا به پرسشهای جانگداز انسان پاسخ های دلخواه بدهند.

فلسفه و تفکر فلسفی در درون همین جهان بینی پنداری نضج می یابد ولی در ایران که خود یکی از آزمایشگاه های عظیم اندیشه سازی است نضج خود بخودی مذاهب از حدود کلام فراتر نرفته و ما با یک سیستم غیر مذهبی و فلسفی ، جز به شکل اکتسابی از یونانیان و آنها هم بویژه پس از اسلام روبرو نیستیم.

ولی جهان بینی های مذهبی در ایران اعم از مذاهب رسمی و مذاهب اپوزیسیون که بر آن بر چسب الحاد زده اند و تا حد احتجاجات وسیع کلامی نیز پیش رفته اند فراوانست.

۳. عرفان و صوفیگری :

عرفان (Mystique) از واژه ی یونانی (Mystikos بمعنای سری و غیبی) عبارتست از باور به آنکه انسان می تواند انفراداً از طریق تزکیه نفس ، ریاضت ، نیایش ، اوراد و اذکار، خلسه و جذب ، سیروسلوک مراحل را طی کند و با خدا و نیرو های ماوراء طبیعی دیگر وارد ارتباط شود و بدینسان قلبش مهبط الهام و اشراقیات الهی قرار گیرد و به حقایق بی خدشه و قطعی دست یابد. به قول مولوی:

نه جماد است و بود شرقتش جماد***جان جان جان بود شرقتش فئواد

از همان قدیمترین ایام هندیان ، ایرانیان و یونانیان مابین روحی که در بدن ماست و آنرا نفخه ای ربانی می شمردند و وجود خداوند سنخیت قائل بودند. از آنجا به آسانی میشد نتیجه گرفت که روح در قفس تن رنج می کشد و خواستار است که بازخانه شود و به سراپرده ی الست در آید و به مبدا اصیل بپیوندد و بنظر عارفان این امکان روح برای آمیزش و ارتباط با جهان ماسوا ویژه ی پیمبران و معصومان نیست ، بلکه به پیروی از قطب و مرشد و با اجرای یک سلسله مراسم معین و مراعات شرایط ویژه اخلاقی و عملی برای همه کس میسر است.

علت امکان آمیزش روح مجزای انسانی با روح کل ، خویشاوندی و سنخیت این دو نوع روح و تلازم آنهاست ، یعنی روح بشری بعقیده ی عرفاء موجی از دریای پهناور روحانیت است که خداوند نام دارد و بدون این امواج ، آن دریا و بدون آن دریا، این امواج نیست. در باره ی این وحدت عاقل و معقول ، خالق و مخلوق ، مطالب جالب بسیاری عرفاء جهان و ایران گفته اند و من می خواهم در اینجا شعر زیبای یک عارف کهن آلمانی بنام انگلوس سیله زیوس را نقل کنم که مطلب را بشکلی جسورانه و بدیع آورده است:

"من مانند خدا بزرگ و خدا چون من خرد است و او برتر از من و من فروتر از او نتوانیم بود. می دانم که حتی دمی خدا بی من نتواند زیست و اگر من نابود شوم او نیز باید به ناچار جان تسلیم کند."

این یک تفاوت عرفان با مذهب است.

تفاوت مهم دیگر عرفان با مذهب در آنست که مذهب به خلق جهان از عدم معتقد است ولی عرفان جهان را انباشته از گوهر خداوند و ثمره ی تجلی او، فیضان او می داند. مولوی با اشاره به این مبدا تجلی می گوید:

ساقیا آن لطف کو کانروز همچون آفتاب***نور رقص انگیز را بر ذره ها می بیختی

بویژه انسان بیش از هر موجود دیگر چنانکه دیدیم از این گوهر نورانی الهی انباشته است لذا عرفان وحدت وجودی (پانته ئیستی) است و مذهب خدا را گوهری برتر و بالاتر از این جهان و مستقل و "غیر ممزوج" میشمرد ولی عرفان می گوید خداوند "داخل فی الآشیاء لا بالممازجه و خارج عن الآشیاء لا بالمباینه".

باز تفاوت دیگر در آنست که برخی از مذاهب چندان جنبه ی ضد جهان (آنتی کوسمیک) و مخالفت با معیشت روزانه ی انسان ندارند و برای آن قواعد و مقرراتی وضع کرده اند ولی عرفان آنتی کوسمیک است یعنی ماده را زشت ، بدن را خوار می دارد. زندگی این جهان را ناچیز و مرگ را پلی برای وصول به معشوق ازلی می شمرد. مولوی می گوید:

هیزم بود آن چوبی که بسوخت***چون سوخته شد گردد شرری

وانگه سزدش و اصل شود***همچون شرر جان بشری

بعلاوه عرفان در اثر اعتقاد به وحدت وجود، اختلاف بین مذاهب را صوری می گیرد، قانون جذب و عشق عام را قانون عالم و وظیفه ی خاص انسان می داند و از اینجا بنوعی جهان پرستی و یونیورسالیسم می رسد.

اختلاف خلق از نام اوفتاد***چون به معنی رفت ، آرام اوفتاد

در میان جریانات فکری که خیال سرگشته آفریده است ، عرفان از همه بیشتر عوامل یک واقعیت بزرگ و انسانی را در بر دارد و شاید شیفتگی دیرینه ایرانیان به عقاید عرفانی از اینجاست. بویژه در دوران پس از اسلام عرفان به پرچم فکری مقاومت روشنفکران ایران و به پناهگاه روحی و اخلاقی آنها بدل می گردد. این بطور عمده یک مقاومت منفی و سر کوفته بود که محیط رنجبار بر جانهای روشن تحمیل می کرد. باید این مالیخولیای دردناک معنوی را در پیوند آن با زمانه ی بیرحم و بی قلب درک کرد. بقول سعدی:

دل ضعیفم از آن کرده آه خون آلود***که در میانه ی خونابه ی جگر می گشت

۴. فلسفه ی ایده آلیستی:

فلسفه بمعنای اصیل کلمه بویژه در دوران پس از اسلام در نزد فلاسفه ی ما (فارابی ، ابن سینا، بهمنیار، قطب الدین شیرازی ، صدر الدین شیرازی و غیره) پدید می گردد. روشن است که این فلاسفه اعم از آنکه گرایش مشائی یا نوافلاطونی ، در آنها قوت بیشتری داشته باشد، بهر حال بنحوی از انحاء بسوی تصدیق احکام مذهب و گردن نهادن بدان می رفته اند و آزاد اندیشی شک ، مادیگری (نظریات دهریان و طباعیان) سخت از جانب جامعه ی رسمی به عقب رانده می شده است. باینحال فلسفه که پرچم تعقل را در قبال تعبد می افراشت ، متعلق به بارورترین و روشن ترین جناح روشنفکران ایرانست و ای چه بسا، آن نیز مانند عرفان سنگر نبرد علیه مذهب و کلام و حامیان ایرانی و بیگانه ی آن بود.

از خصایص جهان بینی های ایرانی در آمیختگی فراوان عناصر جادو، مذهب و عرفان و کلام و فلسفه ی ایدآلیستی است. علی رغم این درآمیختگی ، جریاناتی که هر یک خصلت ویژه ی خود را حفظ کرده اند کاملاً از هم مشخصند. فقها، متکلمین ، عرفاء، حکمیون یا فلاسفه ، پیران صوفی و اقطاب مدعی کرامات نمایندگان جداگانه ی نمونه وار فراوانی دارند و نیز برخی جریانات مانند نظریات اخوان الصفاء یا "حکمت اشراق" سهروردی مصب شگرف همه ی این جریانات است. ولی حتی این جریانات از یک جهت معین شاخص و نمونه وارند. مثلاً اخوان الصفا و سهروردی را باید به هر صورت بحساب فلسفه گذاشت ، اگر چه در نزد آنها این پدیده ، پدیده ای پیگیر نیست.

لازمه ی پیدایش تفکر علمی و سیستم های منطقی و تعقلی پی گیر در کشور ما رشد منظم قوای مولده ، وجود حداقل تسامح اجتماعی و سیاسی و معنوی ، وجود حداقل امنیت بود. در این تازشگاه بی آرام اقوام و قبایل ، در این سرزمین های بی آب و علف ، در این عرصه ی ترکتازی شاهان ، خلفا، سلطانان ، امراء، خانان خونخوار، در این میدان تعصب خشن حامیان دین رسمی ، نبوغ خلق های سرزمین ایران توانست خود را اینجا و آنجا در پرده های گوناگون ، بشکلی گاه محجوب و مرعوب ، گسسته و پراکنده ولی با تجلی دل انگیز نشان دهد و اشکالی در گفتار و کردار، برای مقاومت ، پرده دری ، حقگوئی ، بت شکنی ، ثنای فضایل و نکوهش رذائل بیابد. باید در برابر آن ارغوانهای مشکبار که در شوره زار سده های خون آلود و دشوار شگفتند، سر کرنش فرود آورد.